

The Position of Terror in the Weakening of National and International Security

1. Hadi Nakhjavanniya: PhD student, Department of Criminal Law and Criminology, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran.
2. Mohsen Shekarchizadeh*: Assistant Professor, Law Department, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: mohsen.shekarchi@iau.ac.ir
3. Razie Ghasemi Kahrizsangi: Assistant Professor, Law Department, Ti.C., Islamic Azad University, Tiran, Iran

ABSTRACT

Terror, meaning the creation of fear, has been described as a terrifying and horror-filled situation that emerges through engaging in violent and surprising individual or group behaviors aimed at achieving political and ideological objectives and disseminating one's own views. The characteristics of terror include the use of force and violent actions to instill fear, conducting actions unlawfully and illegitimately, targeting based on political and ideological purposes, as well as the acquisition and preservation of power. In fact, it is used as a powerful tool to maneuver and attain political and religious objectives. Today, combating the phenomenon of terrorism has turned into a pressing issue for the international system; because the chaotic conditions resulting from its occurrence not only damage human security but also directly assault both national and international security. The important point is that terrorism is a strategic phenomenon utilized to achieve objectives and to exert influence on the national security of states, especially those of the Third World.

Keywords: *terror, national security, international security, political objectives, threat*

How to cite: Nakhjavanniya, H., Shekarchizadeh, M., & Ghasemi Kahrizsangi, R. (2026). The Position of Terror in the Weakening of National and International Security. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(1), 1-19.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 18 May 2025
Revise Date: 15 August 2025
Accept Date: 23 August 2025
Publish Date: 30 March 2026



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

جایگاه ترور در تضعیف امنیت ملی و بین المللی

۱. هادی نخجوان نیا: دانشجوی دکتری گروه حقوق جزا و جرم شناسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

۲. محسن شکرچی زاده: استادیار، گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. پست الکترونیک: mohsen.shekarchi@iau.ac.ir

۳. راضیه قاسمی کهریزسنگی: استادیار، گروه حقوق، واحد تیران، دانشگاه آزاد اسلامی، تیران، ایران.

چکیده

ترور به معنای هراس افکنی، وضعیتی رعب آور و مملو از وحشت دانسته شده که از طریق دست زدن به رفتارهای خشونت آمیز و غافلگیرانه فردی یا گروهی جهت نیل به اهداف سیاسی و ایدئولوژیک و گسترش دیدگاه های خود پدید می آید. ویژگی های ترور را توسل به زور و اقدامات خشونت آمیز جهت ایجاد ترس، اقدام به صورت غیرقانونی و غیرمشروع، هدف گذاری بر اساس اهداف سیاسی و ایدئولوژیک و همچنین کسب و حفظ قدرت دانسته اند. در واقع یک ابزار قدرتمند برای مانور دادن و دستیابی به اهداف سیاسی و مذهبی استفاده می شود. امروزه مبارزه با پدیده تروریسم به یک امر مبتلا به نظام بین المللی مبدل گردیده است؛ چرا که وضعیت نابه سامان ناشی از وقوع آن نه تنها موجب خدشه دار شدن امنیت انسانی شده، بلکه امنیت ملی و بین المللی را مورد هجوم خود قرار داده است. نکته مهم این است که، تروریسم پدیده ای استراتژیک است برای دستیابی به اهداف و اثرگذاری برای امنیت ملی کشورها به خصوص کشورهای جهان سوم بکار می رود.

واژگان کلیدی: ترور، امنیت ملی، امنیت بین المللی، اهداف سیاسی، تهدید

نحوه استناددهی: نخجوان نیا، هادی. شکرچی زاده، محسن. و قاسمی کهریزسنگی، راضیه. (۱۴۰۵). جایگاه ترور در تضعیف امنیت ملی و بین المللی. پژوهش های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۱)، ۱۹-۱.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۴ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۰ فروردین ۱۴۰۵



امنیت ملی برای هر دولت یا ملتی از قداستی خاص برخوردار است. زیرا دستیابی به بیشتر اهداف ملی و بین‌المللی همانند توسعه (سیاسی-اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی) قدرت، اقتدار، مشروعیت و... به طریقی در گرو حصول امنیت ملی می‌باشد. و هر نوع حرکتی که سبب خدشه دار شدت این اهداف گردد، مخل امنیت ملی تلقی شده و سبب فاصله گرفتن مردم از حکومت، عدم مشارکت، تشتت و ناامنی در کشور و دیگر موارد می‌گردد. یکی از عوامل اصلی و همیشه اثرگذار در تهدید امنیت ملی کشورها در ابعاد مختلف، پدیده تروریسم می‌باشد. تروریسم، پدیده‌ای است محصول علل مختلف که در عین حال، علت شکل‌گیری وضعیت‌های گوناگون محسوب می‌شود. از دید مناسبات تروریسم و حقوق بشر، این پدیدار، معلول نقض حقوق بشر و نبود شرایط صلح ماندگار است که خود نیز با عملیات و اقدام، به نقض بسیاری از حقوق اساسی بشری فردی و همگانی منجر می‌گردد و در درجه اول، حق بر صلح و آرامش همگانی بشر را در معرض تهدید قرار می‌دهد (Namamian, 2011).

جهان از زمان وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد، با چالش‌های متعددی روبه‌رو شده است، و این چالش‌ها سبب تغییرات زیادی در کشورهایایی شدند که در معرض آن قرار گرفتند. این چالش‌ها در سطوح مختلفی از جمله؛ اقتصادی، سیاسی و امنیتی پدیدار شدند، اما تأثیرگذارترین این چالش‌ها بر واقعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، همان چالش امنیتی بوده یا همان مقوله‌ای که تحت عنوان پدیده تروریسم شناخته می‌شود و به تدریج در بسیاری از کشورهای جهان گسترش یافت و تأثیر عمیقی بر زمینه‌های مختلف زندگی از خود بر جای گذاشت. این چالش همچنین سیاست‌های خارجی بسیاری از کشورهای جهان را که به واسطه وضعیت امنیتی دیکته می‌شود، تغییری داده است؛ تا جایی که این پدیده با توجه به واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی این کشورها به اضافه پیشرفت ابزار و روش‌های آن از یک هدف به هدفی دیگر و از یک محیط به محیطی دیگر بسط و گسترش پیدا کرد. جمهوری اسلامی ایران نیز خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر پدیده تروریسم قرار داشته و دارد و تحولات و تغییرات صورت گرفته در این باره بر امنیت ملی این کشور و مولفه‌های وابسته به آن اثرگذاری متقابل دارد. جمهوری اسلامی ایران بایستی همانند دیگر دولت‌ها در تدوین استراتژی امنیت ملی خود موارد و عوامل تهدیدکننده را مد نظر قرار دهد. در این مقاله به دنبال یافتن پاسخ این سوال هستیم که جایگاه ترور در تضعیف امنیت ملی و بین‌المللی چیست؟

مفهوم امنیت

امنیت مفهومی است که با زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و... این مفهوم همانند بسیاری از مفاهیم دیگر علوم انسانی و سیاسی به لحاظ کیفی بودن فاقد تعریف مشخص، واحد و مورد قبول همگان است. بطور مثال، برخورداری از وضعیتی ایمن و مطمئن در برابر خطرات و تهدیدات و نیز احساس امن و رهایی از اضطراب و دغدغه خاطر تعبیر به خوبی نشان می‌دهند که امنیت شامل وضعیت‌های کاملاً ذهنی و احساسی تا موقعیت‌های کاملاً عینی و بیرونی است (Mandel, 1998). از نظر حقوق بشر، امنیت اطمینان خاطری است که به موجب آن افراد خواهند توانست بدون هیچ گونه مزاحمتی در جامعه به زندگی ادامه دهند و حکومت نیز به اجرای قدرت سیاسی طبق اراده ملی پرداخته و مانعی بر سر راه نداشته باشد. بنابراین امنیت حداقل دارای دو بستر اولیه و اساسی است که عبارت انداز: امنیت فردی و امنیت اجتماعی.

امنیت ملی، مفهومی است که باید در نظم عمومی جایگاه خود را در تعامل با سایر فاکتورهای تأثیرگذار تعیین کند؛ لذا جهت تبیین و ترسیم این تعامل چاره‌ای به جز توجه به سایر جنبه‌های امنیت (سیاسی، اقتصادی و...) نداریم. بعلاوه در تبیین و تدفیع این نظام امنیتی باید به این

واقعیت نیز توجه شود که جامعه اسلامی ایران، جامعه‌ای در حال گذر و نوسازی است که شاخصه‌های مختلف توسعه سیاسی به هر حال در آن مورد توجه و تقاضای عمومی است و ریشه برخی از مشکلات امنیتی کشور نیز به همین موضوع مربوط است (Bashiriyeh, 1998). می‌توان گفت امنیت در حقیقت در مرز تعامل و تقابل قدرت دولت و آزادی شهروندان قرار دارد. بنابراین قاعده و انتظار این است که نباید از سوی حکومت وقدرتی که خود برپا داشته اند مورد تهدید و تعرض قرار گیرند و یا حقوق سیاسی و آزادی اجتماعی آنان نادیده گرفته و یا تضعیف شود. از طرف دیگر حقوق و امنیت دولت نیز مطابق همان قرارداد اجتماعی نباید مورد تعرض قرار گیرد. اما در جوامع جهان سوم به دلیل نبود یا کمبود عناصر مشارکت و توسعه سیاسی مرزبندی میان این دو بعد مخدوش و گاه از سوی دولت به بهانه امنیت ملی مورد چالش و تخفیف حقوق و آزادی‌های اجتماعی قرار خواهد گرفت.

به بیان دیگر، بعضی اوقات رفتاری که دولت به منظور تامین امنیت خود انجام می‌دهد در تعارض با حقوق و امنیت شهروندی قرار گرفته و نهایتاً تحدید حقوق شهروندی می‌تواند انگیزه بروز خشونت و یا تحریکات تروستی شود و این عامل نیز به نوبه خود و بطور مضاعف بهانه لازم به دست دولت می‌دهد که به منظور مقابله با تحرکات تروریستی اقدام به تقلیل و یا تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندی کند و در نتیجه امنیت ملی را مورد تهدید و خطر قرار خواهند داد. بنابراین می‌توان فرض کرد که تروریسم باعث افزایش توجه و گسترش امنیت دولت به ضرر امنیت ملت می‌شود.

مفهوم ترور در حقوق بین الملل

در اینجا، به برخی از تعاریف، که در آثار نویسندگان غربی از آن‌ها یاد شده است، اشاره می‌شود، تا شاید بتوان در یک بررسی تحلیلی، به ارکان و عناصر تحلیلی آن دست یافت:

۱- الگوی نظام‌یافته‌ای از رفتار خشونت‌آمیز که به نوعی طراحی شده است که جمعیتی مورد تهدید واقع می‌شوند و بدین روی، سیاست‌های دولت خاصی تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

۲- عملی نهادینه شده ولی نامتعارف که به منظور تأثیرگذاری بر رفتار سیاسی معینی انجام می‌شود و با تهدید یا خشونت همراه است.

۳- ارتکاب هر عمل غیر قانونی که برای نیل به اهداف سیاسی انجام شود.

۴- استفاده از زور، خشونت یا تهدید برای کسب اهداف سیاسی از طریق ایجاد وحشت، ارعاب و قوای قهریه.

۵- شاید جامع‌ترین تعریف، تعریف چریف باسیونی دبیرکل انجمن بین‌المللی حقوق جزا باشد.

وی در تعریف تروریسم بین‌المللی می‌نویسد: رفتار اجبار آفرین فردی یا دسته‌جمعی با به کارگیری استراتژی‌های خشونت همراه با ترور، که یک عنصر بین‌المللی را در برگرفته یا علیه یک آماج تحت حمایت بین‌المللی است و هدف آن نیز ایجاد یک نتیجه قدرت‌طلبانه است. دو نکته‌ای که در اینجا حایز اهمیت است:

نکته اول: تروریسم گونه‌های متفاوتی دارد. از جمله شایع‌ترین آن، تروریسم سیاسی است.

تروریسم سیاسی چیزی بیش از یک عمل مجرمانه مهم و جدی است. این عمل پیامی نیز با خود به همراه دارد؛ چون تروریسم سیاسی با توسل به تهدید یا اخاذی، خواهان جلب توجه دیگران است. در این نوع تروریسم، هرگز قربانیان مشخصی به طور تصادفی انتخاب نمی‌شوند. تروریست‌ها با انجام حملات، در اماکن عمومی مانند خیابانی شلوغ، ایستگاه قطار، فرودگاه یا فروشگاه‌های بزرگ، در پی آنند که با ایجاد جو گسترده وحشت عمومی، حکومت‌ها را تحت فشار قرار دهند (Flory, 2001).

نکته دوم: تلاش‌های زیادی صورت گرفته است تا تعریف مشخصی را که مورد قبول همه باشد از تروریسم ارائه کنند، ولی متأسفانه توفیق چندانی حاصل نشده است. کنوانسیون استراسبورگ، مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۷۷ در تعریف «تروریسم» به موفقیت دست یافت، ولی این کنوانسیون حاوی تعریف مشخصی از «تروریسم» نیست. با وجود این، در بخش اول آن، فهرستی از اعمال تروریستی ارائه شده است؛ مانند آدم‌ربایی، گروگان‌گیری و هواپیماربایی. بنابراین، هیچ تعریف عام و پذیرفته‌شده‌ای از اقدام تروریستی در حقوق بین‌الملل وجود ندارد. تعاریف موجود یا از لحاظ دامنه به گونه‌ای خاص محدود می‌گردند یا تنها معدودی از دولت‌ها آن‌ها را پذیرفته‌اند و از پشتیبانی نظری و مقابله عملی جهانی و گسترده برخوردار نیستند (Flory, 2001). از آنچه گذشت، می‌توان تعریف «تروریسم» در روابط بین‌الملل را چنین ترسیم کرد: «ایجاد خوف و وحشت به شیوه‌های غیر قانونی و غیر قابل پیش‌بینی به منظور تأثیرگذاری بر قدرت سیاسی».

البته علی‌رغم ارائه چنین تعریفی، اعتقاد بر این است که این تعریف نمی‌تواند مصادیق را به طور مشخص، از همدیگر متمایز سازد و این امر همچنان بر بحث تروریسم مشکل می‌نماید. بنابراین تعریف، مؤلفه‌های مهم تروریسم عبارتند از: ایجاد خوف و وحشت، قابل پیش‌بینی نبودن، قانونی نبودن، دارا بودن هدف سیاسی.

مفهوم تروریسم

ترور و عملیات تروریستی از پدیده‌هایی است که در زمان ما، به ویژه در حوزه حقوق و روابط بین‌المللی، درباره آن بسیار سخن گفته می‌شود، ولی همچنان مفهوم روشنی از آن در دست نیست. این بدان دلیل است که واژه‌های تروریسم و تروریست واژه‌هایی نسبتاً نوپا هستند که در جهان به شکل‌های گوناگون و احیاناً متضاد - مثلاً، به عنوان وسیله‌ای برای سرکوب علیه استقلال‌طلبی‌ها، نفی وابستگی‌ها و محرومیت‌ها، ایستادگی در برابر زورگویی ابرقدرت‌ها و قیام‌های مردمی در برابر رژیم‌های استبدادی وابسته - به کار گرفته می‌شوند و در عین حال، پوششی هستند برای شیوه‌های تهدید و ارعابی که ابرقدرت‌ها برای پیشبرد سیاست‌های سلطه‌گرانه و تجاوزگرانه خود در جهان به وجود آورده‌اند (Amid Zanjani, 1998).

همین ابهام در مفهوم «ترور» و «تروریسم» موجب ناکامی در مبارزه جدی با آن می‌شود؛ زیرا ناکامی جامعه بین‌المللی در تعریف «تروریسم»، علتی سیاسی دارد، نه فنی. دولت‌های سرخورده و ناتوان یا آن‌ها که قربانی جرایم اقتصادی و اجتماعی هستند یا چنین چهره‌ای از خود ترسیم می‌کنند، از گردن نهادن به تعریفی صرفاً شکلی یا مبتنی بر واقعیات از تروریسم سرباز می‌زنند. این دولت‌ها، بی‌آنکه آشکارا تروریسم را بستانند، تلویحاً آن را توجیه می‌کنند و غالباً آن را آخرین حربه ضعیفا به شمار می‌آورند (Flory, 2001). همانگونه که دولت‌های سلطه‌خواه و متجاوز با سوءاستفاده از قدرت و نفوذ خود در مجامع بین‌المللی و رسانه‌های جهانی، تجاوزگری را «دفاع» و دفاع یک ملت از حق تعیین سرنوشت و حاکمیت سرزمینی خود را «ترور، خشونت و تهدید» می‌نامند.

شاخصه‌های ترور

شاخصه‌های ترور بر پایه بیشتر تعاریف و معانی فوق عبارتند از:

- ۱ - هر اقدامی که ایجاد ترس، وحشت، هراس، خوف و رعب در میان مردم یا مخالفان بیانجامد، و این اقدام، خشونت آمیز، زورمدارانه، غیرقانونی و هراس انگیز باشد.
- ۲ - این اقدام با هدف برانداختن حکومت، یا به منظور در دست گرفتن امور، یا به جهت ضعیف کردن حاکمیت و دستگاه رهبری و یا با هدف تاثیر بر رفتار مخالفان صورت می‌گیرد.

۳- اقدام مذکور توأم با قتل پنهانی، ناگهانی و غافلگیرانه است و آن نیز، با خدعه و فریب، مکر و حيله همراه و همگام است.

به طور خلاصه می‌توان گفت: ترور در لغت به معنای ترس، هراس، خوف و وحشت است و در اصطلاح سیاسی به معنای کشتن و از بین بردن مخالفان و ایجاد رعب و وحشت میان مردم می‌باشد. تروریست به عامل ترور، آدم‌کشی، و به طور کلی به کسی اطلاق می‌گردد که برای رسیدن به هدف خود، کسی را غافلگیرانه بکشد و یا ایجاد وحشت و هراس نماید.

تروریسم روش کسانی است که آدم‌کشی و تهدید مردم و ایجاد خوف و وحشت را به هر طریقی که باشد برای رسیدن به هدف‌های خود لازم و درست می‌دانند. در نتیجه، علاوه بر شیوه و روش اقدام، انگیزه افراد یا گروه‌ها در انجام عمل، ملاک تروریستی بودن یا تروریستی نبودن عمل را مشخص می‌کند؛ یعنی اگر فرد یا گروهی با هدف سرقت یا کسب منفعت اقتصادی اقدام به آدم‌کشی نمایند، به این عمل، عمل تروریستی اطلاق نمی‌گردد؛ چرا که می‌بایست انگیزه فرد یا گروهی که دست به آدم‌کشی یا ایجاد رعب و وحشت می‌زنند، سیاسی باشد. به عنوان مثال، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، برخی از گروه‌های سیاسی، با قتل، آدم‌کشی و ایجاد رعب و وحشت، قصد ساقط نمودن انقلاب اسلامی و به دست گرفتن امور را داشتند؛ یعنی برای وصول به اهداف سیاسی، اقدام به قتل و خون‌ریزی می‌کردند، از این رو اقدام آن‌ها دقیقاً یک اقدام تروریستی بود (Majidi, 2007).

علاوه بر افراد یا گروه‌های سیاسی که ممکن است برای وصول به اهداف سیاسی اقدام به عملیات تروریستی نمایند، گاهی اوقات دولتها در داخل مرزهای جغرافیایی و حتی در ورای مرزهای جغرافیایی خود دست به ترور می‌زنند و برای دست‌یابی به اهداف سیاسی، مخالفین خود را با عملیات تروریستی به قتل می‌رسانند، به این گونه اعمال «تروریسم دولتی» اطلاق می‌گردد. به عنوان نمونه می‌توان از عملیات سازمان C. I. A ایالات متحده آمریکا نام برد که بر اساس آنچه توسط اعضای سازمان تحت عنوان خاطرات منتشر شده و یا اطلاعاتی که سازمان راساً به چاپ رسانده، در پنجاه سال اخیر این سازمان دهها عملیات تروریستی را در ورای مرزهای جغرافیایی خود از آمریکای لاتین گرفته تا آفریقا، آسیا، خاورمیانه و خاور دور انجام داده است. مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران.

تروریسم و نقض حقوق بشر

در عصری که زندگی می‌کنیم پیشرفت‌های علمی و فناوری، قدرت نوینی را در اختیار صاحبان آن قرار داده و تبدیل به اهرمی جهت تفوق نسبت به سایر اعضای جامعه گردیده است. بُعد دیگر این برتری در اختیار گرفتن فناوری در ارتکاب جرایم و قانون‌شکنی است. در چنین شرایطی تهدیدهای روزافزون نسبت به زندگی انسان محیط زیست و امنیت و آسایش انسان‌ها از ویژگی‌های دنیای امروز ماست. برای حمایت و دفاع از انسان و حقوق بنیادین او که همه‌ی ملل و همه‌ی ادیان به نوعی با آن تفاهم و توافق دارند استاد و ساز و کارهایی پیش‌بینی شده است واژه‌ی حقوق بشر در بین جوامع سابقه‌چندان دیرینه‌ای ندارد اما در دنیای امروز در پرتو وابستگی‌های مادی و معنوی و منافع متقابل بشری و احساس مشترک در قبال مشکلات و معضلاتی که حیات و امنیت نوع بشر را به مخاطره افکنده دگرگونی‌های ژرف در ساختار نظام بین‌الملل و جهت‌گیری‌های آن ایجاد شده است. متأثر از تحولات و رویکردهای جدید حقوق بشر مورد توجه خاص مراجع بین‌المللی قرار گرفته و از ابعاد گسترده‌ای در سطح نظام بین‌المللی بهره‌مند گشته است. تا آن حد که دامنه آن به صلح و امنیت بین‌المللی کشانده شده است و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی جزء فلسفه‌ی رعایت حقوق بشر در سطح داخلی و خارجی گشته است. در این راستا اوضاع داخلی یک کشور حتی اگر منافع هیچ دولت دیگری در آن دخالت نداشته باشد، چه بسا تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی به شمار رود. بر این اساس با این واقعیت مواجه می‌گردیم که موضوع حقوق بشر در قلمرو صلح و امنیت بین‌المللی و تبعاً در دستور کار شورای امنیت قرار

می‌گیرد این توجه به اهمیت فزاینده‌ی حقوق بشر و حفظ ارزش‌های اساسی و مفاهیم مشترک می‌تواند مانع تعرض به حقوق انسان‌ها گردد (Sharifian, 2001). تروریسم، ارتباط تنگاتنگ و اجتناب‌ناپذیری با نقض حقوق بشر دارد به طوری که، هر جا اعمال تروریستی رخ داده است حقوق بشر نقض شده است و از طرفی نقض حقوق بشر زمینه‌ی مناسبی را برای تروریسم مهیا می‌سازد. تروریسم یک اقدام و عملکرد غیرانسانی و ضرورتاً موجب موجب نقض حقوق بشر خواهد شد. به همین جهت تمام اشکال تروریسم چه توسط اشخاص عادی یا اشخاص رسمی، برای اهداف عادی یا سیاسی یا به نام یک دولت به وقوع پیوندد. از نظر حقوق بین‌الملل به عنوان یک اقدام مجرمانه تلقی خواهد شد (Warbrick, 2004).

یکی از وظایف سازمان ملل متحده تشویق به احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس و زبان یا مذهب است. به نظر می‌رسد اصول شناخته شده حقوق بشر تمام اشکال اعمال خشونت تروریستی را منع کرده است. همچنین تمام اقدامات تروریستی به نوعی اصول حقوق بشر را نقض کند. به موجب اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد همچنین اعلامیه اشعار می‌دارد احدی را نمی‌توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا خلاف انسانیت و شئون بشری یا مومن باشد. با این حال جرایم تروریستی معمولاً مطابق قوانین کیفری ملی مجازات می‌شوند. مواد مشابهی در خصوص رعایت حقوق بشر و محدودیت توسل به تمام اشکال تروریسم از طریق تهدید یا ارتکاب اعمال خشونت را در کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو همچنین میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶، کنوانسیون‌های منطقه‌ای از قبیل کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، منشور آفریقایی حقوق بشر و ملل و اعلامیه‌ی حقوق بشر اسلامی پیش بینی و ممنوع شده است. اعلامیه‌ی صلیب سرخ استانبول در سال ۱۹۹۹ اعلام داشت که این حق بشر است تا از هر گونه ترس خشونت و بی رحمی تهدید و اضطراب که ناشی از احتمال صدمه‌ی جانی به او یا صدمه به حیثیت و مقام و شأن اوست رها باشد.

دبیر کل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۲ اشاره داشت که اعمال تروریستی موجب نقض شدید حقوق بنیادین آزادی‌ها و کرامت انسانی می‌شود و اضافه نمود که تروریسم حیات و زندگانی و آزادی بنیادین افراد بیگناه را تهدید به مخاطره یا نابود می‌سازد، در هنگام برگزاری بیست و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعضای مجمع خواستار اعمال اقدامات لازم به منظور پیشگیری از تروریسم و دیگر اشکال خشونت که حیات انسان‌های بیگناه را به مخاطره می‌اندازد یا موجب به خطر انداختن آزادی‌های بنیادین آنان می‌شود، گردید و دبیر کل سازمان ملل در این اجلاس اعلام کرد که جهان به طور فزاینده‌ای به واسطه اقدامات تروریستی که زندگانی افراد نه تنها در خصوص رهبران ملی و مأموران سیاسی، بلکه سایر انسان‌ها که تنها جرم آن‌ها دارا بودن نژاد یا مذهب یا ملیت خاص است و حتی ناظران بیگناه را از بین می‌برد دچار رنج و فاجعه شده است. این اعمال خشونت آمیز در سراسر جهان جوی از رعب و وحشت ایجاد کرده است که هیچ کس از آن ایمن نیست مجمع عمومی با صدور اعلامیه تدابیری برای امحای تروریسم بین‌الملل» در سال ۱۹۹۴ تروریسم را به عنوان تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی شناخت و تصریح کرد که کلیه‌ی اقدامات روش‌ها و شیوه‌های تروریسم بین‌الملل نقض فاحش اهداف و اصول منشور ملل متحد محسوب می‌شوند که می‌توانند صلح و امنیت بین‌الملل را تهدید کنند، روابط دوستانه‌ی میان ملت‌ها را مختل کنند مانع همکاری بین‌المللی شوند و موجب تضییع حقوق و آزادی‌های اساسی بشر و تضعیف مبانی دموکراتیک جوامع گردند.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه‌های متعددی تروریسم را به عنوان عملی که موجب نقض حقوق بشر می‌گردد محکوم کرده است قطعنامه‌ی ۱۸۶/۵۰ در باب حقوق بشر و تروریسم که در ۲۲ ماه دسامبر ۱۹۹۵ تصویب شده با اعلام نگرانی شدید از نقض‌های فاحش حقوق

بشر توسط گروه‌های تروریستی تمامی اعمال شیوه‌ها و رویه‌های تروریسم را به عنوان فعالیت‌هایی که موجب نقض حقوق بشر آزادی‌های اساسی و دموکراسی تهدید به تمامیت ارضی و امنیت دولت‌ها بی‌ثباتی در حکومت‌هایی که به طور مشروع تشکیل شده‌اند . تضعیف نهادهای جامعه‌ی مدنی و نتایج وخیمی در خصوص توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها به بار می‌آوردند را محکوم کرد. تروریسم، الزاماً در برگزیده‌ی نقض‌های اصول حقوق بشر است و تروریست‌ها مرتکب یک سری اعمال غیر انسانی می‌شوند که باعث نقض شدید حقوق بشر می‌گردند. بنابراین هدف اولیه در مبارزه با تروریسم باید حمایت و پشتیبانی از حقوق بشر باشد زیرا اعمال تروریستی از جمله قتل، جراحت آدم‌ربایی گروگانگیری و غیره به انسان‌های بی‌گناه تعرض می‌کند.

استراتژی تروریسم، امنیت دولت و امنیت ملی

آنچه که در مسائل مربوط به تروریسم بیشتر از سایر موارد نادر می‌باشد این است که کمتر به تروریسم به عنوان یک استراتژی پرداخته شده است (Liddell Hart, 1987). در واقع تروریسم را باید گونه‌ای استراتژی برای رسیدن به اهداف سیاسی خاص برشمرد؛ شیوه‌ای نظامی و مسلحانه با کنترل سیاسی و مدیریتی حسابگرانه که با استفاده از برنامه ریزی کاملاً دقیق به اقداماتی می‌پردازد که نهایتاً آنان را در رسیدن به اهدافشان یاری کند. اولین گام در مبارزه با تروریسم شناخت استراتژی تروریسم است؛ یعنی شناخت نحوه ارتباط اهداف و ابزار در پدیده‌ای که تروریسم می‌نامیم. به این منظور چنانچه تحرکات تروریستی را بایک برنامه نظامی مثل جنگ مقایسه کنیم متوجه تشابه زیاد و اساسی این دو پدیده با یکدیگر می‌شویم. در واقع جنگ مثل تروریسم یک اقدام هدف محور است، جنگ نیز استفاده از ابزارهای موجود برای رسیدن به یک هدف سیاسی است همانطور که کلاوس ویتز اشاره می‌کند «جنگ ادامه سیاست است با ابزار دیگر» (Clausewitz, 1984).

در حقیقت همان گونه که شناسایی جنگ به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی باعث می‌شود که آن را یک پدیده واقعی و یک امکان از میان امکان‌های مختلف برای رسیدن به اهداف سیاسی شناخت، شناسایی تروریسم به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی نیز کمک می‌کند که آن را به عنوان یک پدیده واقعی، و یک امکان از میان امکان‌های موجود برای رسیدن به قدرت پنداشت، هرگونه نگاه احساسی باعث خواهد شد که در شناسایی راه‌های مقابله با آن نیز دچار اشتباه شویم. یعنی همواره یک پیش داوری ذهنی در مورد تروریسم در افکار وجود دارد که تعریف و بالطبع مبارزه با آن دچار مشکل می‌کند. درگیری‌های سیاسی و تلاش برای رسیدن به قدرت بخشی از این چالش را شکل می‌دهد. ابهامات معنایی نیز در خصوص تروریسم وجود دارد از جمله تشابه زیاد آن با جنگ‌های چریکی، به طور مثال برنامه ریزی برای منحرف کردن ذهن طرف مقابل از صحنه اصلی نبرد، راندن طرف مقابل به نقطه‌ای که هزینه آن بیش از منافعش باشد، پرهیز از رویارویی مستقیم و متعارف با طرف مقابل و وادار کردن طرف مقابل به انجام مذاکره و تن در دادن به تقاضاها (Klonis, 1972) از دیگر مسائل تروریسم است.

آنچه در مقابله با تروریسم اهمیت فوق العاده دارد توان نظامی یا تحرکات مسلحانه آنان نیست چرا که اصولاً در استراتژی تروریست‌ها اقدامات نظامی هدف نیست بلکه ابزار رسیدن به هدف است، تحرکات تروریستی جنگی نامتقارن و ناموزون است و بدون شک توان و قدرت نظامی آن‌ها به مراتب از قدرت و توان نظامی، دولت حاکم کمتر است، آن‌ها به هیچ روی بر قدرت نظامی خود تکیه ندارند بلکه هدف آن‌ها استفاده از توان فکری و مدیریتی و یا نیروی اراده مردم است استواری تروریسم به امید برانگیختن اراده مردمی در جهت دستیابی به هدف و رسیدن به قدرت هستند. بنابراین، نکته مهم و اساسی در مقابله با تهدیدات امنیتی گروه‌های تروریستی باید براساس همین محور طراحی شود. باید توان فکری مردم در مقابله با تحرکات تروریستی را تقویت کرد و رسیدن به این هدف مستلزم برنامه ریزی بلندمدت است؛ برنامه ریزی که بتواند اعتماد عمومی به دولت و همچنین اعتماد نظام حاکم به مردم در تمامی زمان‌ها و علی‌الخصوص در لحظات بحرانی را فراهم کند؛

اعتمادی که براساس حقوق تعریف شده هریک از طرفین تبیین و تعیین شده است تنها در این صورت است که دولت قادر خواهد بود بر نیروی اراده مردم و حمایت آن‌ها تکیه کند در حقیقت بستر اعتماد سازی، ایجاد و ارتقاء سطوح مختلف توسعه سیاسی است. منظور این است که به تروریسم باید به عنوان یک کلیت استراتژیک نگاه کرد. اگر گروه تروریستی از خشونت و یک امر موهن و غیرقابل تحول به لحاظ احساساتی استفاده می‌کند، هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم است و سپس در مرحله بعد منتظر پاسخ دولت و عوامل دولتی به این اقدام می‌نشیند. هدف در این مرحله به قضاوت کشیدن ذهن و فکر توده‌های مردم است یعنی ضمن غبار آلود کردن فضا، قضاوت‌های اخلاقی و ارزشی مردم حتی نخبگان سیاسی را برمی‌انگیزند. بنابراین، در این مرحله نحوه پاسخگویی نظام حاکم به اقدامات مسلحانه تروریستی و احتمالاً اشباهاتی که در پاسخگویی بوجود خواهد آمد، دستاویز لازم برای تروریست‌ها را مهیا خواهد ساخت که در ذهن مردم یک علامت سوال اخلاقی و ارزشی بوجود آورند و سپس در مرحله سوم، پاسخ به این علامت سوال را در جهت انتقال مشوریت از نظام حاکم به گروه مقابله کننده بکار می‌گیرند. خصوصاً اینکه گروه‌های تروریستی در ذهن مردم نسبت به دولت گروه ضعیف تر به لحاظ قدرت هستند و می‌توانند در موضع مظلومیت قرار گیرند. اگر این اتفاق بیفتد دیگر گروه مقابله کننده تروریست نیست بلکه مبارزه راه آزادی خواهد بود. در این صحنه پیش آمده در حقوقیت طرفین می‌تواند یکی از این دو باشند آزادی خواه و یا تروریست و دیگری سرکوبگر و ظالم و یا نظام مشروع و ضد تروریست. در نتیجه استراتژی تروریسم را می‌توان یک استراتژی سه مرحله‌ای دانست و موفقیت در هر مرحله، آغاز مرحله بعد را بدنبال خواهد داشت، همه استراتژی تروریسم به چالش کشیدن مشوریت نظام حاکم است.

انگیزه‌ها، علل و عوامل تروریسم

اکنون می‌خواهیم علت‌های تروریسم را بررسی کنیم که چگونه بر رفتار یک ملت چه از لحاظ امنیتی یا عوامل دیگر تاثیرگذار است به خصوص در کشورهای جهان سوم از جمله ایران به چه صورت تاثیر می‌گذارد؟ این پدیده؛ انگیزه‌ها؛ علل و عوامل متعددی دارد که توسط قوانین، سیستم‌ها، ارزش‌ها و اندیشه‌های مختلف اداره می‌شود «و به طور یکسان بر رفتار افراد و دولت‌ها تاثیر می‌گذارد، که ممکن است منجر به ظهور برخی از پدیده‌های جدید در جامعه بین المللی شود، و این پدیده‌ها؛ شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین المللی را به شکل منفی و یا مثبت را تحت تاثیر قرار می‌دهد» (Melkavi, 2015).

پس از آن که روش‌های سنتی درگیری‌های مسلحانه یا اغتشاشات و درگیری‌هایی که در سطح جهان سر و صدای‌های زیادی برپا کرده بود و همچنین رسانه‌های خارجی هم پیگیر این قضایا بودند و به این امر تروریسم دامن زده بودند که منشا این همه کشتار عامل تروریسم داخلی است و حتی قتل‌های سریالی هم که در این اغتشاشات رخ داده بود را صحنه سازی قتل محسوب می‌کردند و به تروریسم نسبت می‌دادند. و در سطح جهان که واقعه ۱۱ سپتامبر که از یاد هیچکس نمی‌رود هم به ایران نسبت دادند. در به ادامه بحث علل و عوامل انگیزشی ترور را می‌پردازیم.

الف) انگیزه‌ها و عوامل سیاسی

تروریسم سیاسی مهمترین بخش یک تروریسم داخلی یا خارجی است که در جهان پیشرفته و کشورهای جهان سوم نمود پیدا می‌کند و تاثیرات گسترده‌ای به دنبال دارد و در همه جوامع، خواه قدیمی و خواه مدرن، به شکلی ظاهر می‌شود، زیرا؛ همیشه یک طبقه حاکم غالب و یک طبقه محکوم مغلوب وجود دارد پس؛ زمانی که طبقه حاکم؛ از طریق تسلط بر امتیازات و دستاوردها و عدم شرکت دادن همگان در حکومت، تروریسم سیاسی خود را علیه طبقه محکوم یا مغلوب اعمال کند، در این صورت روش‌های صلح آمیز بی اثر بوده و تنها گزینه خشونت و

اعمال فشار مطرح خواهد بود و زمانی که طبقه حاکم، با حذف افراد مخالف سیاست هایش از نهادهای دولتی و جایگزین و تحمیل کردن افراد طرفدار خود، شروع به تشدید و دودستگی و اختلاف می‌کند که، «دقیقا دشمن در حوادث ۷۸ و ۸۸ به دنبال همین موارد دودستگی و تشدید اختلاف و از هم پاشیدن اعتقادات مردم و هم چنین، به دنبال بر هم زدن نظام جمهوری اسلامی ایران بود». که با یاری خدا و تلاش مردم و به خصوص بیانات رهبر معظم انقلاب، خواسته شان به شکست انجامید.

ب) انگیزه‌ها و عوامل اجتماعی

این عوامل تا اندازه زیادی در رشد و توسعه تروریسم داخلی دخالت داشتند؛ زیرا فقدان روح عدالت فروپاشی خانواده، غیاب گفتگو و ضعف حس تعلق به جامعه، مسائلی هستند که به ساخت و رشد این پدیده کمک کرده اند. و هم چنین نتیجه این تحولی که گاه گروه‌های جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد، و این سبب می‌شود که گروه‌ها مجبور شوند مواضع و نگرش خود را نسبت به قدرت موجود یا طبقه حاکم تغییر دهند و همین امر موجب می‌شود که این گروه‌ها به اعمال تروریستی روی بیاورند و منجر به اعمال خشونت و درگیری مسلحانه و غیر آن شوند (Vakil, 2004).

ج) عوامل مرتبط با فناوری

وسایل ارتباطی و فناوری اطلاعات به شکل واضح و قابل توجهی به افزایش پدیده تروریسم بین المللی کمک کرده است، به نحوی که اقدام گروه‌های مسلح و سازمان‌های تروریستی در اتخاذ ابعاد جدیدی برای خود، سبب شد که خطرهای تهدید کننده جوامع بین المللی افزایش یابد. سازمان‌های تروریستی می‌کوشند تا از طریق انقلاب اطلاعاتی، زیر ساخت‌های دشمنان خود را از بین ببرند و محیط مناسبی را برای خود خلق کنند تا به گسترش بیشتر قلمرو آن‌ها کمک کند، و با این شرایط بتوانند به شکل قابل ملاحظه‌ای به وضعیتی فرا مرزی دست یابند.

د) انگیزه‌ها و عوامل دینی

یکی از عواملی که سبب ایجاد فعالیت‌های تروریستی می‌شود بحث عوامل دینی می‌باشد و از عوامل مهم به حساب می‌آید، باوری که درک نادرست از دین و اصول و باورهای دینی، و نیز به کارگیری مکاتب تکفیری در خارج از مرزها به منظور دست یابی به اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و مخالف با آیین‌های برخی از اقلیت‌ها در جوامعی که دارای تعدد دینی و مذهبی هستند، و نیز عقاید دینی اکثریت غالب جامعه، آن جا که تعصبات دینی میان افراد جامعه رواج دارد، باعث می‌شود تا آن را توجیهی برای توسل به انجام اقدامات تهاجمی و تروریستی جهت رسیدن به چندین هدف مختلف در نظر بگیرند.

تلفی تروریسم به عنوان تهدیدکننده امنیت بین المللی

یکی از خطراتی که در سال‌های اخیر جهان را به مخاطره افکنده و توجه زیادی به آن جلب شده است پدیده تروریسم است. اگرچه کشورهای مختلفی در طول تاریخ با این پدیده دست به گریبان بوده اند و هر یک به نوعی رأسا با آن مبارزه می‌کرده اند، اولین اقدامات سازمان یافته برای مبارزه با تروریسم را می‌توان همکاری سازمان یافته دولت‌ها در چارچوب جامعه ملل جستجو کرد (Zarneshan, 2007). با ابتکار این سازمان، کنوانسیون راجع به پیشگیری و سرکوب تروریسم در سال ۱۹۳۷ امضا شد که البته هیچ گاه لازم الاجرا نشد. در سال‌های پس از تشکیل ملل متحد، اقدامات وسیعی برای همکاری دولت‌ها برای مبارزه مؤثر با این پدیده به عمل آمد ولی به دلایل مختلف بر وسعت تهدیدات ناشی از عملیات تروریستی افزوده شد.

تحولات ناشی از پایان جنگ سرد در روابط و حقوق بین الملل سبب شد که شورای امنیت عملیات تروریستی و حتی مواردی را که شعاع آن‌ها محدود به قلمرو یک کشور بود به عنوان تهدیدکننده صلح و امنیت بین المللی تلقی نماید. حادثه لاکربی که در آن یک هواپیمای پان امریکن بر اثر بمب گذاری بر فراز اسکاتلند منفجر شد مبنایی شد که شورای امنیت با تصویب قطعنامه شماره ۱۷۳۱ اقدامات تروریستی را به عنوان عامل تهدیدکننده صلح و امنیت بین المللی تلقی کند (Allian, 2004). در این قطعنامه، شورای امنیت ضمن محکوم کردن این نوع اقدامات تروریستی از دولت لیبی که اتباعش مظنون به شرکت در عملیات تروریستی منفجرکردن هواپیما بودند درخواست کرد که اتباعش را برای محاکمه مسترد و در امحای تروریسم بین المللی مشارکت نماید.

وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا را می توان نقطه عطفی در مبارزه و اقدامات سازمان یافته و مؤثرتر جامعه بین المللی تلقی کرد. درست یک روز پس از وقوع رویداد ۱۱ سپتامبر، شورای امنیت قطعنامه ۱۳۶۸ را به تصویب رساند. شورای امنیت در این قطعنامه ضمن محکومیت شدید حملات فوق و همدردی با خانواده‌های قربانیان، حق مشروع و ذاتی دفاع فردی و جمعی را برای دولت قربانی به رسمیت شناخت و آمادگی خود را برای اتخاذ تدابیر لازم جهت مبارزه با اشکال مختلف تروریسم اعلام نمود. شورای امنیت در قطعنامه ۱۳۷۳ پا را از این نیز فراتر گذارد و تکالیفی را برای کشورها در مبارزه با تروریسم مقرر کرد. این تکالیف که جان مایه اسناد و کنوانسیون‌هایی بود که تا آن زمان امضا و تصویب شده ولی بعضی از دولت‌ها یا به آن ملحق نشده یا آن را اجرا نمی کردند شامل الزام دولت‌ها به همکاری و معاضدت با یکدیگر جهت سرکوب تروریسم، الزام دولت‌ها به الحاق به کنوانسیون‌های بین المللی ضدتروریسم و نیز مکلف نمودن آنان به ارائه گزارش از اقداماتشان به شورای امنیت بود.

رویه‌ای که شورای امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر اتخاذ کرده این است که هرگونه اقدام تروریستی را که در برخی از نقاط جهان اتفاق افتاده به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی تلقی نماید. مثلاً قطعنامه ۱۴۳۸ راجع به محکوم کردن بمب گذاری در بالی اندونزی، قطعنامه ۱۴۴۰ راجع به گروگانگیری در مسکو، قطعنامه ۱۵۳۰ راجع به بمب گذاری در مادرید و قطعنامه ۱۶۱۷ راجع به محکوم نمودن بمب گذاری در لندن را می توان نام برد. در قطعنامه‌های ۸۱۵۹۵ و ۱۶۳۶۹ که در خصوص ترور رفیق حریری نخست وزیر وقت لبنان صادر شد، شورای امنیت ضمن محکوم کردن این اقدام تروریستی، کمیسیون حقیقت یابی را به ریاست دادستان کل آلمان تشکیل داد تا نتایج تحقیقات خود را به اطلاع شورا برساند. پس از تقدیم گزارش کمیسیون به شورا و متهم شدن برخی از مقامات سوری در این جنایت، شورای امنیت با شرکت وزرای خارجه کشورهای عضو تشکیل جلسه داد و تصمیم به ادامه کار کمیسیون تا حصول نتیجه نهایی گرفت و دولت سوریه را ملزم کرد تا با کمیسیون همکاری نماید.

تاثیرات ترور بر روی امنیت بین المللی

¹ - SC/Res/731.Nov27,1992

² - SC/Res/ 1368/2001

³ - SC/Res/1373,2001

⁴ - SC/Res/1438/ 2002

⁵ - SC/Res/1440/2002

⁶ - C/Res?1530/2004

⁷ - SC/Res/1611/2005

⁸ - SC/Res/1595/2005

⁹ - SC/Res/1636/2005

پدیده تروریسم بین المللی همچنان امنیت و حاکمیت کشور را تهدید می‌کند، هم چنین شروع به تهدید سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زندگی در درون کشور کرده و این تهدیدات تغییراتی بر چهره و ویژگی‌های کشور و نیز سیاست‌های آن در منطقه و تمام جهان می‌گذارد. این پدیده یک واقعیت جدید را در روابط بین المللی میان کشورها تحمیل کرده است که در ایجاد ائتلاف و محورها به منظور مقابله با آن و متوسل شدن به قدرت به صورت جمعی یا فردی که با حمایت و پشتیبانی جامعه بین المللی انجام می‌گیرد، نمود می‌یابد.

پدیده تروریسم در خاورمیانه، از آن جهت که این منطقه یعنی خاورمیانه در زمینه‌های مختلف در معرض تروریسم قرار گرفته و شکل برجسته و قابل توجهی به خود گرفت، به علاوه وضعیت هرج و مرجی که به خاور میانه آسیب رساند، و بر اقتصاد این کشورها تاثیر گذاشت و سبب شد کشورهای این منطقه به تدوین مجدد استراتژی‌های امنیتی خود جهت مقابله با این پدیده و هم چنین تامین امنیت مرزها و نهادهای دولتی و غیردولتی خود بپردازند. کما این که در جهت محافظت از هیات‌های دیپلماتیک مستقر در خاک خود اقدام کردند، همان گونه که در عراق اتفاق افتاد، آن هم زمانی که بسیاری از سفارت خانه‌ها توسط گروه‌های تروریستی مورد هدف واقع شدند و مورد تخریب قرار گرفتند و هم چنین کشور ایران هم از این حملات گروه‌های تروریستی در امان نبودند مثل ترور شخص یا اشخاص یا تخریب اماکن توسط گروهک‌های تروریستی که در حالت اول مثل شهید سپهبد صیاد شیرازی و دومین حالت بمب گذاری در حرم امام رضا و حمله به مجلس شورای اسلامی در سال ۹۶ یا خرابکاری توسط گروهک ریگی و بسیاری از مسائل و مصادیق دیگر که در ایران به صورت حملات تروریستی واقع شد (Abdulwala, 2014).

تروریسم بین المللی پیامدهایی برای کشورها به دنبال داشت، که در حمله به کشورها و دخالت در امور داخلی آن‌ها پدیدار شد. قوانین بین المللی، مداخله را جهت منع پدیده تروریسم از ضربه زدن به منافع کشورها مورد تجاوز، جایز می‌شمارد. این امر از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد و از طریق مجموعه‌ای از قطعنامه‌ها، کمیته‌های تشکیل شده برای این منظور در راستای حفظ صلح و امنیت بین المللی، حفاظت از حقوق بشر، تقویت دموکراسی، محافظت از تکررگرایی سیاسی، اپوزیسیون و شرکت دادن آن‌ها در تصمیم گیری‌های سیاسی، انجام می‌گیرد. (هایل عبدالولا، ۱۴۳۵: ۸۹)

تبعات و ابعاد حقوقی و سیاسی در ترور شخصیت‌های مهم

تبعات حقوقی ترور شخصیت‌های مهم

شیوه‌های به کار برده شده از طرف تروریست‌ها عبارتند از: هواپیماربایی، گروگانگیری، خرابکاری، بمب گذاری، بانک زنی و آدم ربایی سیاسی و آدم کشی، بمب گذاری، شکل غالب تروریسم را تشکیل می‌دهد. از اواخر قرن نوزدهم و با اختراع دینامیت، تروریست‌ها ساختمان‌ها و اماکن عمومی شلوغ را مورد هدف قرار داده اند. اگرچه اغلب بمب گذاریها تلفات به بار نمی‌آورند، تروریست‌ها قادرند که خشونت‌هایی با تلفات بسیار زیاد را ترتیب دهند که بوسیله پیشرفتهای تکنولوژیکی در ابزارهای زمان بندی و مواد منفجره، تسهیل شده است. حملات مسلحانه ناگهانی به اهداف غیر نظامی همچنین مسافران خطوط هوایی، یا توریست‌های بازدید کننده از مکان‌های تاریخی نیز از جمله شیوه‌های تروریست‌ها می‌باشد. با گذشت زمان قتل مقامات رسمی دولتی به تدریج کمتر شده است. شاید به این دلیل که مقامات دولتی هم اکنون به شدت محافظت می‌شوند. گروگان گیری راه مشخص برای چانه زنی مستقیم با دولت می‌باشد. تاکتیک‌های آن شامل ربودن هواپیماها و حتی قایق‌های تفریحی آدم ربایی و اشغال مسلحانه اماکنی چون سفارتخانه‌ها می‌شود (Plano & Olton, 1996).

اینک نه کنوانسیون چند جانبه بین المللی و دو پروتکل ذریبط درباره انواع خاص جرایم بین المللی که جرایم تروریستی شایع است وجود دارد هر کدام از این اسناد مشتمل بر فهرست یا توصیفی عینی از جرایم ممنوعه است و اقداماتی مشخص جهت سرکوبی و مجازات آنها تبیین کرده است.

طبق این اسناد، دولتهای عضو، ملزمند جرایم فهرست شده را طبق قوانین داخلی خود قابل مجازات تلقی کنند و صلاحیتی اصلی درباره جرایمی خاص (مثل جرایم ارتكابی در قلمرو آنها یا توسط اتباعشان) مقرر دارند. به علاوه، تمام دیگر دولتهای عضو باید صلاحیت فرعی خود را بر هر جرمی که مجرم ادعایی متعاقباً در سرزمین آنها حضور پیدا کند و آنها وی را به دولتهای واجد صلاحیت اولیه و اصلی مسترد نمی‌دارند اعمال نمایند کلیه این اسناد دولتهای عضو را ملزم میکند که با همدیگر، همکاری قضایی کنند. تیزیه طور مستقیم یا از طریق امین، سند ذی ربط اعمال مجرمانه‌ای که در قلمرو تحت صلاحیت آنها رخ داده، اقدامات اتخاذی اشخاص تحت بازداشت و نتایج دادرسی‌های علیه تروریست‌های مظنون را به دیگر طرف‌ها اطلاع دهند تماماین اسناد برای اجرا، صرفاً به حقوق داخلی هر دولت متکی است. ابعاد حقوقی اقدام ترامپ در ترور حاج قاسم سلیمانی را میتوان لایحه آشکار اقدام دولت آمریکا در توسل به ترور و تروریسم و نادیده گرفتن قوانین بین المللی نامید مهمترین وجوه این نقض عبارتند از:

۱- عدم التزام به قوانین آمره

آمریکا هیچگاه تعهد و التزامی به قوانین بین المللی نداشته است؛ اصولاً قوانین بین المللی همیشه بازیچه دست آمریکا بوده و ترور سردار سلیمانی بار دیگر نقض آشکار و بی چون و چرای قوانین آمره بین المللی از سوی آمریکا را اثبات کرد چراکه ایران نه تنها با آمریکا در حال مخاصمه فعال نبوده بلکه چنین هدفی هم نداشته بنابراین ترور سردار سلیمانی قتلی هدفمند بوده که از مصادیق بارز تروریسم به شمار می‌رود و مغایر با حقوق بین الملل و حقوق بشر است.

۲- نقض حاکمیت ملی عراق

لازمه صحت حمله نظامی و توسل تهدید به زور وجود مصوبه شورای امنیت است. در حالی که اقدام آمریکا با دستور مستقیم رئیس جمهور آن بدون داشتن مصوبه این شورا یا حتی طرح آن و نیز بدون داشتن تایید کنگره آمریکا صورت پذیرفت. به این ترتیب عملیات آمریکا در خاک عراق تجاوز به تمامیت ارضی این کشور محسوب می‌شود و مطابق مواد ۱ و ۲ طرح مسئولیت بین المللی این دولت در سال ۲۰۰۱، از این بابت مسئول فعل متخلفانه بین المللی است.

۳- اعلام جنگ به جمهوری اسلامی ایران

مقامات کاخ سفید در طول تاریخ هرگاه موقعیت خود و کشورشان را متزلزل دیده اند، یکی از راهکارهایشان توسل به ایجاد بحران خارجی بوده است. کاهش محبوبیت، نارضایتی از سیاست خارجی بی ثباتی کابینه و مهمتر از همه طرح استیضاح ترامپ که دولت او را در لبه تیغ قرار داد باعث شد تیم سیاست گذاری او که ترکیبی از نظامیان افراطی است وی را به سمت و سوی استفاده از این راهبرد بکشاند و هیچ گزینه‌ای بهتر از جمهوری اسلامی نمی‌توانست تامین کننده این هدف باشد زیرا ایران از یکسو همواره منادی صلح، ثبات و آرامش در منطقه بوده و طرح گفت و گوه‌ای فراگیر منطقه‌ای را مطرح کرده که زمینه خروج آمریکا و رهبری ایران در منطقه را فراهم می‌کند و از سوی دیگر سردار سلیمانی به عنوان رکن تامین ثبات و امنیت و مجری طرح‌های برون مرزی جمهوری اسلامی در ایجاد آرامش منطقه بدون دخالت و حضور آمریکا، گروه‌های دست پرورده این کشور را به نابودی کشانده بود.

تبعات سیاسی در منطقه

با وجود شعار مبارزه با تروریسم و صرفنظر از جمهوری خواه یا دموکرات بودن دولت آمریکا، حمایت از تروریسم همواره در صحنه عملی یکی از راهکارهای پیشبرد اهداف سیاست خارجی این کشور بوده است. لذا به شهادت رساندن ژنرال صلح یعنی سردار سلیمانی که محمل تامین منافع آمریکا یعنی تروریسم منطقه‌ای را از بین برد حاکی از لایه‌های سیاسی اهداف آمریکا در این اقدام تروریستی است که برخی از مهمترین آن‌ها عبارتند از:

۱- نگرانی آمریکا از تضعیف تروریسم مسیر ناامنی جنگ و خونریزی به عنوان مسیر تامین کننده منافع و حضور آمریکا در منطقه از دامن تروریسم برآمده و به همین علت تضعیف و نابودی گروه‌های تروریستی به معنای پایان اختلاف افکنی آمریکا در منطقه بود نابودی داعش به وسیله سردار سلیمانی به عنوان نمود بیرونی تروریسم در خاورمیانه آنچه را که کیسینجر «اصل مشروع کننده نظم حاکم» در چارچوب مبارزه ظاهری با تروریسم می‌دانست و فرآیندی را که اندیشمندان «جنگل آمریکایی» می‌نامد بی معنا می‌ساخت؛ به همین علت به شهادت رساندن حاج قاسم سلیمانی به واقع کشتن صلح و تقویت تروریست با هدف بازگشت پارادایم امنیت آمریکایی در منطقه بوده است.

۲- جلوگیری از افول آمریکا: آمریکا جنگ دوم جهانی به بعد خود را قدرت بلامنازع و پلیس جهان تصور می‌کرد اما طی یک دهه اخیر از غروب خورشید آمریکا در عرصه جهانی بسیار سخن رفته است و به همین سبب این کشور تلاش کرد با ساختن یک دگر هویتی جدید یعنی تروریسم و همزمان ایفای نقش رهبری مبارزه با آن زعامت خود را مجدداً تقویت کند.

ترور سردار سلیمانی برای ترامپ مترادف با به تعویق انداختن سقوط هیمنه آمریکا و حفظ تروریسم از نابودی برای تثبیت هژمونی این کشور در مبارزه ظاهری با آن به عنوان یک دگر هویتی بود اما آمریکا با این اقدام نه تنها به هدف خود نرسید بلکه به طور واضح آن را به آغازی برای پایان حضور خود در منطقه تبدیل کرد.

۳- به حاشیه راندن هویت صلح طلبانه ایران از همان لحظه پیروزی انقلاب اسلامی و بویژه در عصر جدید آمریکایی بسیاری از نظریه پردازان معتقدند جمهوری اسلامی با توجه به ظرفیت‌های هویتی، تمدنی و هنجاری، کنشگری است که قابلیت تقابل و کمرنگ کردن هژمونی آمریکا را دارد (Poursolaiman Zadeh, 1994).

۴- تقویت جنگ منفعت طلبانه: هیلاری کلینتون، ترامپ را ناسازگار خطرناک توصیف کرده است؛ این دست جملات که تعداد آن‌ها کم نیست بدان معناست که ترامپ را باید یک پدیده در ساختار سیاسی آمریکا نامید؛ پدیده‌ای که با سوء شناختی بسیار شدیدتر از دوره‌های قبل از خود بر پایه صلح منفعت طلبانه تلاش دارد تا جنگ را در غرب آسیا به عنوان تنها راه ادامه حضور آمریکا در این منطقه تثبیت کند.

در واقع تخریب پیش شرط لازم ترامپ برای بازسازی آمریکا، به عنوان یک ویژگی بارز گفتمان او بود و یکی از اشکال این تخریب، ایجاد تقابل و جنگ است؛ در این میان غیرسازی خصمانه و شدید ترامپ از ایران و مهمتر از آن پیروزی‌های استراتژیک ایران در محیط منطقه‌ای طی چند سال اخیر را نباید از نظر دور داشت.

ترور سردار سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی، رکن اصلی تامین کننده امنیت غرب آسیا و اسطوره مبارزه استراتژیک با گروه‌های تروریستی دست پرورده آمریکا، مصداق نقض صریح قوانین بین المللی و مفاد منشور سازمان ملل از جمله نقض حاکمیت ملی عراق نقض مصونیت مقامات ایران و تعرض به جمهوری اسلامی قلمداد می‌شود.

نقش ترور سردار در ساختار امنیت و قوانین بین المللی

قاسم سلیمانی تا مدتها پیش از شکل گیری ائتلاف به اصطلاح بین المللی تحت سرپرستی امریکا مقاومت مسلحانه در برابر گروه تروریستی داعش و القاعده در سوریه و عراق سازماندهی شده بود. وزارت دفاع روسیه می‌گوید: ترور سلیمانی توسط آمریکا منجر به متشنج شدن اوضاع سیاسی و نظامی در منطقه خاورمیانه خواهد شد و بر کل ساختار امنیت بین المللی تاثیر منفی می‌گذارد. در بیانیه ۱۳۹۸ آمده است: اقدامات کوتاه بینانه آمریکا که با قتل ژنرال سلیمانی متجلی شده است منجر به متشنج شدن اوضاع منطقه خاورمیانه خواهد شد. وزارت امور خارجه روسیه در رابطه با ترور سردار سلیمانی از این اقدام آمریکا ابراز نگرانی کرد.

در بیانیه وزارت امور خارجه روسیه که روز جمعه ۱۵ دیماه ۱۳۹۸ در پایگاه اینترنتی این وزارتخانه منتشر شده گفته شده است با نگرانی از خبر کشته شدن قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در جریان حمله نیروهای مسلح آمریکا به فرودگاه بغداد آگاه شدیم. در بیانیه ۱۳۹۸ آمده است: این اقدام واشنگتن پیامدهای سنگین برای امنیت و صلح منطقه‌ای به همراه خواهد داشت. بیانیه ۱۳۹۸ می‌گوید: این گونه اقدامات به یافتن راه حل‌های برای مسائل پیچیده و دشوار که در منطقه خاورمیانه انباشته شده است هیچ کمکی نمی‌کند و برعکس منجر به موج جدید تنش‌ها در منطقه می‌شود. در این اقدام تروریستی، اولین اصلی که نقض شده است اصل برابری حاکمیت کشورها است. زیرا این عملیات بدون اجازه دولت عراق انجام گرفته است. مقامات عراقی این عملیات را نقض حاکمیت عراق دانسته اند و از بیانیه مرجعیت عراق نیز همین تعبیر وجود دارد که آمریکا حاکمیت عراق را نقض کرده است. بعلاوه تصمیم مجلس عراق مبنی بر خروج نیروهای آمریکایی به این معنی است که این عملیات بدون هماهنگی انجام گرفته و حاکمیت عراق نقض شده است. به عبارت دیگر اصل برابری حاکمیت ایجاب می‌کند هیچ کشوری هر چند قدرتمند باشد حق ندارد در سرزمین کشور دیگر اقدامی انجام دهد که بر خلاف امنیت آن کشور باشد. آمریکا با این عملیات حاکمیت عراق را بی هیچ تردید نقض کرده است.

اصل دومی که نقض شده است ممنوعیت توسل به زور یا تهدید توسل به زور (یعنی اصل چهارم) است. عملیات نظامی علیه اتباع یک کشور، بدون مجوز قانونی، تجاوز است. در این خصوص با کشتن ابو مهدی المهندس و اتباع عراقی که نظامیان قانونی یک کشور بوده اند تمامیت ارضی عراق نادیده گرفته شده است که بر خلاف قواعد بین المللی است. بند ۴ ماده ۲ منشور یکی از مهمترین دستاوردهای بین المللی در حوزه صلح و امنیت بین المللی است. اصل بر ممنوعیت جنگ است مگر برای دفاع فردی یا دفاع جمعی یا امنیت جمعی.

اصل سومی که نقض شده است اصل عدم مداخله است. مطابق بند هفتم ماده ۲ منشور و نیز قواعد عرفی و قراردادی بین المللی اصل بر ممنوعیت دخالت در امور کشورها است عملیات نظامی در نزدیکی فرودگاه بغداد دخالت نظامی در امور کشور عراق و ایران است. در واقع این عملیات مقابله با نفوذ و دخالت ایران در امور کشورهای منطقه دانسته شده است و به همین خاطر با سکوت دول عربی همراه بوده است. مدتی است که دول عربی ایران را به دخالت در امور کشورهای عربی متهم می‌کنند ایران نیز این دخالتها را رد می‌کند و آن را همکاری استشاری می‌داند. بنابراین، در حادثه ترور شهید سلیمانی سه اصل اساسی حقوق بین الملل نقض شده است. پرسشی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا آمریکا از این اصول اساسی حقوق بین الملل بی خبر است؟ پاسخ کوتاه این است که در آمریکا قانون اساسی آمریکا اصل است و حقوق بین الملل اگر با قانون اساسی آمریکا در تعارض باشد اعتباری ندارد. همچنین آنان معتقدند حقوق بین الملل باید در خدمت سیاست آمریکا باشد. بنابراین در پناه قدرت نظامی و اقتصادی خود اصول حقوق بین الملل را به آسانی نقض می‌کنند.

نتیجه گیری

ماهیت تروریسم به گونه‌ای است که دستیابی به نتایج مطلوب در مبارزه با آن نیازمند همکاری متقابل ملتها و دولت‌های منطقه خاورمیانه و جامعه بین المللی است. و این که در حال حاضر چالش‌های اصلی ناشی از تضاد برداشت‌ها در برخورد با پدیده تروریسم از یک سو و عدم فهم صحیح از خواسته‌ها و انتظارات متقابل میان جوامع منطقه خاورمیانه و غرب در استفاده از ابزارهای مبارزه با تروریسم از سوی دیگر می‌باشد به عنوان یک واقعیت، تروریسم در منطقه‌ای سازمان دهی می‌شود که زمینه‌ها و بسترهای لازم به طور بالقوه در آن وجود دارند.

همانطور که در مقاله هم بدان اشاره کردیم، تروریسم یک استراتژی است؛ استراتژی که مبتنی بر سه اصل و مرحله است: در مرحله اول، هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم است و سپس در مرحله بعد منتظر پاسخ اشتباه دولت به این اقدام می‌نشیند. هدف در این مرحله به قضاوت کشیدن ذهن و فکر توده‌های مردم است. و در مرحله سوم سعی در انتقال مشروعیت از نظام حاکم به تروریست‌ها در دستور کار قرار می‌گیرد. همه استراتژی تروریسم به چالش کشیدن مشروعیت نظام حاکم است. تروریست‌ها سعی بر این دارند که فضای سیاسی از حالت مبارزه با تروریسم خارج شده و شکل مبارزه با فقدان آزادی‌های اجتماعی و حقوق سیاسی به خود گیرد. در این فضا، این تفسیر و برداشت عموم مردم است که نهایت نبرد را روشن می‌کند. بدیهی است در این میان آن طرفی بازنده است که در ذهن و قضاوت مردم از حدود و ثغور خود عدول و یا به حق مردم و جامعه تجاوز کرده است.

و در آخر باید گفت در مقابله با تحرکات تروریستی نظام حاکم باید میان امنیت خود که مبتنی بر حفظ و بقاء است و امنیت مردم که مبتنی بر تقاضاهای عمومی است نقطه تعادل یا موازنه ایجاد کند؛ نقطه‌ای که حدود حریم هریک به خوبی با مرز قانون و مبتنی بر فاکتورهایی شش گانه توسعه سیاسی تعریف شده باشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The concept of terrorism as a threat to both national and international security has been one of the most contested and pressing issues in legal, political, and security studies, particularly after the transformative global events of September 11, 2001. Terrorism, understood as the intentional use of violent and unpredictable acts to generate fear for political and ideological purposes, undermines not only the internal stability of states but also the collective order of the international system. Scholars emphasize that terrorism is not only the outcome of human rights violations and political oppression but also the cause of further infringements on basic human rights, such as the right to peace and collective security (Namamian, 2011). In this regard, the concept of security itself has been broadened to incorporate both subjective and objective dimensions, including personal and social security, as well as the broader collective sense of safety against systemic threats (Mandel, 1998). However, in many developing countries, the fragile balance between state power and individual freedoms leads to the erosion of citizens' rights under the pretext of preserving national security

(Bashiriyeh, 1998). In such contexts, the contradiction between state-centered security policies and citizens' rights often fuels violence and in turn stimulates acts of terrorism. Thus, terrorism is not only a violent criminal act but a strategic and political phenomenon that aims to destabilize governments, weaken public trust, and create long-term insecurity.

In international law, the lack of a universally agreed definition of terrorism has contributed to the complexity of combating it effectively. Various attempts at defining terrorism, from the Strasbourg Convention of 1977 to the definitions proposed by scholars such as Bassiouni, emphasize elements such as violence, illegality, unpredictability, and political motives (Flory, 2001). Yet, states' divergent political interests prevent the adoption of a single comprehensive definition. Moreover, terrorism as a political tool has often been manipulated: colonial powers and hegemonic states have labeled national liberation movements as "terrorism," while acts of domination and aggression are reframed as "defense" (Amid Zanjani, 1998). These semantic ambiguities hinder global consensus and fuel political conflicts within international institutions. Importantly, the distinctive feature of terrorism lies in its intentional creation of fear through illegal acts, with objectives ranging from regime change to pressuring governments by instigating chaos and mass fear (Majidi, 2007). Beyond non-state actors, terrorism has also been practiced by states in the form of state terrorism, in which governments use targeted killings and covert operations to eliminate political opposition domestically and abroad. Historical evidence of such practices ranges from CIA operations during the Cold War to interventions in the Middle East, demonstrating that terrorism is not confined to extremist groups but may also serve as a deliberate foreign policy tool by states.

The intrinsic relationship between terrorism and human rights violations further highlights the destructive potential of terrorism in undermining the very foundations of international peace and law. Terrorism invariably violates fundamental human rights, particularly the right to life, dignity, and security, and simultaneously fosters environments that encourage more violations (Sharifian, 2001; Warbrick, 2004). International legal frameworks such as the 1948 Universal Declaration of Human Rights, the Geneva Conventions of 1949, and the International Covenant on Civil and Political Rights (1966) prohibit violent acts of terror, but the persistence of terrorist incidents globally shows the gap between legal frameworks and political realities. The United Nations has repeatedly recognized terrorism as a direct threat to international peace and security, particularly after adopting General Assembly declarations such as the 1994 Declaration on Measures to Eliminate International Terrorism. Furthermore, the UN Security Council has progressively categorized terrorist acts as threats to peace and international stability, a stance solidified after events like the Lockerbie bombing (Allian, 2004). The attacks of September 11, 2001, marked a watershed, leading to binding resolutions such as 1368 and 1373, which obligated all states to take active measures against terrorism. This post-9/11 era institutionalized counterterrorism as a central element of international security governance.

From a strategic perspective, terrorism can be understood as a calculated and multi-stage strategy designed to erode state legitimacy and shift public perceptions. Similar to war, terrorism uses violence as a tool to achieve political objectives, echoing Clausewitz's notion that "war is the continuation of politics by other means" (Clausewitz, 1984). Scholars such as Liddell Hart emphasize the necessity of understanding terrorism as a military-like strategy rather than a mere criminal act (Liddell Hart, 1987). Terrorism's asymmetry lies not in its military power but in its ability to manipulate public opinion, exploit state responses, and gradually delegitimize governing authorities. Terrorist strategies often proceed in phases: initially generating fear among the population, then provoking state overreactions that may alienate citizens, and finally presenting themselves as

legitimate alternatives to oppressive regimes (Klonis, 1972). In this way, the terrorist narrative seeks to transform itself from “terrorism” into “freedom struggle,” thereby reconfiguring moral and political perceptions. The political, social, and technological drivers of terrorism are diverse. Political exclusion and repression breed violent resistance, while social factors such as injustice, family breakdown, and lack of belonging fuel radicalization (Vakil, 2004). Additionally, the misuse of religion, particularly extremist and takfiri ideologies, provides justification for violence, while modern communication technologies amplify terrorist propaganda and operational capabilities (Melkavi, 2015).

The implications of terrorism for international security are profound, as terrorist acts often transcend borders, disrupt regional stability, and invite external intervention. Historical experiences show that international law has gradually recognized terrorism as a collective threat requiring global cooperation, starting with the 1937 League of Nations Convention and evolving toward binding UN Security Council actions after the Cold War. The 9/11 attacks catalyzed a paradigm shift, as terrorism was no longer seen as a domestic issue but as a universal threat warranting global measures, including sanctions, extraditions, and military interventions. The Middle East remains a particularly vulnerable region, where terrorism has not only destabilized states but also reshaped political alignments, security doctrines, and economic trajectories. Cases such as the assassination of political and military leaders, including the bombing in Iran and targeted assassinations like that of Martyr General Soleimani, highlight how terrorism serves as both a tactical and symbolic instrument in international conflicts (Abdulwala, 2014). The legal consequences of such assassinations have raised profound debates regarding state sovereignty, prohibition of the use of force, and violations of international humanitarian law. Terrorist tactics such as hijackings, kidnappings, and bombings also underline the adaptability of terrorism to technological and geopolitical changes, while international conventions and protocols continue to struggle to keep pace with evolving threats (Plano & Olton, 1996).

The political consequences of terrorism are equally significant, as illustrated by the United States’ controversial targeted killing of General Soleimani, which many scholars and states condemned as a violation of jus cogens norms, Iraqi sovereignty, and the prohibition on the use of force. Politically, the act exposed the instrumentalization of terrorism for broader hegemonic objectives, where eliminating anti-terror figures paradoxically serves to revive terrorist networks and justify foreign intervention (Poursolaiman Zadeh, 1994). The assassination also reveals how terrorism can be manipulated by powerful states not only as a security strategy but also as a tool of political survival in the face of domestic crises. More broadly, terrorism functions as both a pretext and a driver for military interventions, regime changes, and international rivalries. At the same time, the repeated violation of international norms by hegemonic states undermines trust in global institutions and weakens collective security frameworks. Hence, terrorism not only directly endangers human lives but also erodes the foundations of international order, rule of law, and multilateral cooperation.

In conclusion, terrorism must be approached not merely as a criminal act but as a multifaceted phenomenon that interlinks politics, law, human rights, and international relations. It constitutes a strategy designed to undermine state legitimacy, provoke disproportionate responses, and shift public perceptions, ultimately threatening both national stability and international peace. The ambiguity of its definition in international law, the political manipulation of its meaning, and the strategic use of terror by both non-state and state actors complicate the global fight against it. The interconnectedness of terrorism with human rights violations further demonstrates its capacity to destabilize societies from within while simultaneously challenging international norms. Therefore,

combating terrorism requires not only military and security measures but also the reinforcement of political inclusion, social justice, legal accountability, and genuine international cooperation. Without addressing its root causes and structural dimensions, terrorism will continue to serve as both a symptom and a cause of insecurity at the national and global levels.

References

- Abdulwala, H. (2014). *Terrorism: Its Reality and Meaning*. Al-Kindi Publications.
- Allian, J. (2004). The Legacy of Lockerbie, Judicial Review of Security Council Actions of the First Manifestation of Terrorism as a Threat to the Peace. *Indiana Journal of International Law*, 44, 95.
- Amid Zanjani, A.-A. (1998). *Political Jurisprudence (Fiqh-e Siasi)* (Vol. 1). Amir Kabir Publications.
- Bashiriyeh, H. (1998). *Obstacles to Political Development in Iran*. Nashr-e Ney.
- Clausewitz, C. V. (1984). *On War*. Princeton University Press.
- Flory, M. (2001). Combating Terrorism Through International Law. *Rahbord Journal*(21).
- Klonis, N. I. (1972). *Guerrilla warfare; Analysis and projections*. Robert Speller.
- Liddell Hart, B. (1987). *Strategy: the indirect approach*. Faber.
- Majidi, M. (2007). *Crimes Against Security*. Mizan Publications.
- Mandel, R. (1998). *The Changing Face of National Security*.
- Melkavi, E. (2015). *The Global Causes of Terrorism*. Arab University for Security Sciences.
- Namamian, P. (2011). The Jurisdiction of the International Criminal Court in Prosecuting Terrorism. *Strategic Studies Quarterly*(51).
- Plano, J. C., & Olton, R. (1996). *The International Relations Dictionary*. Farhang-e Mo'aser.
- Poursolaiman Zadeh, A. (1994). *International Humanitarian Law*. Sarsam Publications.
- Sharifian, J. (2001). The Internationalization of Human Rights. *Foreign Policy Quarterly*, 15(3).
- Vakil, A.-S. (2004). *Human Rights, Peace and International Security* (Vol. 1). Majd Publications.
- Warbrick, C. (2004). Terrorism and Human Rights. In *Human Rights: New Dimensions and Challenges*.
- Zarneshan, S. (2007). The Security Council and States' Obligations in Combating Terrorism. *Magazine-ye Hoquqi*(36).